

# خَنُوحٌ وَ نُوحٌ

نوشتہ: گوردن لیندسی  
ترجمہ: داوود طوماس

فصل اول: خنوخ، مردی که با خدا راه می‌رفت ..... ۱

فصل دوم: پسران خدا و دختران آدمیان ..... ۴

فصل سوم: دعوت نوح ..... ۱۰

فصل چهارم: طوفان ..... ۱۳

فصل پنجم: دوره حکومت انسان ..... ۱۶

فصل ششم: بررسی شخصیت نوح و سام ..... ۲۰

## فصل اول: خنوخ، مردی که با خدا راه می‌رفت

«و خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت» (پیدایش ۵: ۲۴). به منظور بررسی سرگذشت نوح و اوضاع زمان او خوب است که کار را از جد وی خنوخ «مردی که با خدا راه می‌رفت» شروع کنیم. یهودای رسول در اشاره به خنوخ او را «هفتم از آدم» می‌شمارد، هفت عدد کامل و اتمام و انجام می‌باشد. آیه کوتاه فوق‌الذکر تنها آیه‌ای است که در عهد عتیق به خنوخ اشاره کرده است. او با خدا راه رفت و خدا او را برداشت درست در همان زمانی که سلسه قائن از ایمان منحرف و متمرّد شدند و تاریخچه نسل او ناگاه قطع شد، مردی روی صحنه آمد که خود را از فساد محیط اطراف جدا کرده و تصمیم گرفت که با خدا راه برود. هر چند اطلاعاتی که در کتاب پیدایش راجع به خنوخ آمده بسیار اندک است، خوشبختانه در رساله یهودا بار دیگر نام او ذکر شده و با اینکه مطلب کوتاه است، ولی اطلاعات ارزشمند دیگری نیز درباره این شخصیت برجسته در اختیار ما می‌گذارد. «لیکن خنوخ که هفتم از آدم بود درباره همین اشخاص خبر داده گفت اینک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود آمد تا بر همه داوری نماید و جمیع بی‌دینان را ملزم سازد بر همه کارهای بی‌دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران بی‌دین به خلاف او گفتند» (یهودا ۱۴-۱۵).

عبرانیان ۱۱: ۵ نیز اشاره دیگری به خنوخ شده است. در آنجا می‌گوید که خنوخ متبدل شد «تا مرگ را نبیند». ایلیا نیز زنده به آسمان برده شد، ولی تنها مردی که کتاب مقدس درباره‌اش می‌گوید «تا مرگ را نبیند» خنوخ است، در این خصوص یک استثنا در مورد کسانی که به هنگام آمدن مسیح در وی زنده باشند وجود دارد (به اول تسالونیکیان ۴: ۱۳-۱۷ را رجوع شود). متبدل شدن و انتقال خنوخ در نقشه خدا دو هدف مهم داشت. اولاً او نمونه کسانی است که به هنگام برداشته شدن مقدسین متبدل خواهند شد این واقعه درست قبل از آمدن مرئی مسیح اتفاق خواهد افتاد. در این نبوت به موضوع برداشته شدن «مقدسین نوبرانه» پیش از آمدن مرئی، اشاره شده که می‌گوید: «خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود آمد (یا می‌آید)». واضح است که خداوند باید نخست برای بردن مقدسین خود بیاید تا بعداً «بتواند همراه آنان بیاید! از نظر دیگر خنوخ نمونه برداشتن نوبرانه» می‌باشد. او قبل از نزول بلای طوفان از دنیا برداشته شد. از طرف دیگر نوح در جهان ماند تا از طوفان بگذرد و توسط کشتی روی آب طوفان شناور شده محفوظ می‌ماند.

### اگر آدم و حوا گناه نمی‌کردند چه می‌شد؟

دومین هدف خدا از متبدل ساختن و انتقال خنوخ این بود که نشان بدهد که هرگاه آدم و حوا گناه نمی‌کردند چه می‌شد. این موضوع جواب سؤالی را می‌دهد که اغلب می‌شنویم «که اگر آدم و حوا از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کردند آیا تا ابد در بدن‌های فانی به زندگی خود ادامه می‌دادند؟ پر واضح است که آدم و حوا نمی‌مردند، ولی همیشه در بدن‌های فانی و محدود نیز باقی نمی‌ماندند. پولس رسول این بدن مادی را «جسد ذلیل» (یا ضعیف و فانی) می‌خواند (فیلیپیان ۳: ۲۱) مقصود این نیست که بدن ما بد و شرارت‌آمیز است، بلکه چون گوشتین می‌باشد، فانی و فاسد شدنی است. بدن انسان برای منظور خاصی آفریده شد و هنگامی که آن منظور برآورده شد باید جای خود را به بدنی بدهد که کامل است؛ یعنی بدنی مشابه بدن پر جلال مسیح. این همه در رساله اول قرن‌تین ۱۵: ۴۵-۵۰ به طرز زیبایی بیان شده است.

«در این خصوص کتاب مقدس می‌فرماید اولین انسان یعنی آدم، نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیات بخش گردید. آنچه روحانی است اول نمی‌آید، اول جسمانی و بعد از آن روحانی می‌آید. آدم اول از خاک زمین ساخته شد و آدم دوم از آسمان آمد. خاکیان به او که از خاک ساخته شد شبیه‌اند و آسمانی‌ها هم به او که از آسمان آمد شباهت دارند. همانگونه که شکل خاکی به خود گرفتیم شکل آسمانی نیز به خود خواهیم گرفت. ای برادران، مقصودم این است که آنچه از گوشت و خون ساخته شده است نمی‌تواند در پادشاهی خدا سهیم گردد و آنچه فانی است نمی‌تواند در فناپذیری نصیبی داشته باشد.» گوشت و خون نمی‌تواند وارث ملکوتی جاودانی خدا گردند. بنابراین متبدل شدن خنوخ نشان می‌دهد که اگر آدم و حوا گناه نمی‌کردند چگونه حالت مادی و جسمانی آنها پایان می‌گرفت. آنها نمی‌مردند، بلکه متبدل و منتقل می‌شدند. اگر آنها مانند خنوخ به راه رفتن با خدا ادامه می‌دادند، موقع ترک این زمین

مانند خونخ به بهشت برین منتقل می‌شدند، نه عالم اموات در پایین.

## خونخ و معاصران او

خونخ کمتر از پانصد سال بعد از تولد شیث متولد شده بود، ولی قبلا تحت رهبری قائن که شاید هنوز زنده بود، یک تمدن خدا نشناس بنام «تمدن ما قبل طوفان» به وجود آمده بود. آدم و خونخ در بیشترین بخش زندگی خونخ معاصر بودند و شیث تا چند سال بعد از انتقال خونخ به آسمان نیز به زندگی خود ادامه داد. احتمالا بین آدم و شیث و خونخ روابط محبتانه‌ای برقرار بوده و آدم حقایق مربوط به پیمان عدن و پیمان خودش را به خونخ سپرده باشد. وقتی آدم و شیث پا به سن گذاشتند مسؤولیتی که خداوند به نسل شیث سپرده بود به عهده خونخ محول شد. آدم و زنش از اینکه می‌دیدند که عده بسیاری از نسلشان از ایمان منحرف شده و به راه فرزند نخست زاده آنان رفته‌اند چقدر باید غصه خورده باشند. احتمالا قائن، قاتل هابیل، دیگر نتوانست از برکات مصاحبت و همنشینی با والدین خود بهره‌مند شود. تمدنی که او پایه‌گذاری کرد، دنیوی، مادی و بی‌خدا بود. زمانی که خونخ به دنیا آمد جور و ستم و خونریزی دنیا را فرا گرفته بود لامک که هم زمان با خونخ و آخرین کسی که از نسل قائن نامبرده شده از آدمکشی فخر می‌نمود و از قرار معلوم تعدد زوجات را مرسوم کرد که بعدا منشأ فساد و شرارت بسیاری گردید.

خونخ که نبی داوری زودرس بود، با دلیری به دنیای قبل از طوفان از زمان مکافات می‌که در پیش بود هشدار می‌داد. هر چند قرار بود طوفان ۶۰۰ سال بعد بیاید، اما به علت طول عمر مردم آن زمان بسیاری از کسانی که در زمان نوح می‌زیستند تا آمدن طوفان زنده می‌ماندند. از موعظه صریح خونخ استقبال خوبی به عمل نیامد و به عکس دشمنی و کینه تلخی در دل مردم قبل از طوفان ایجاد نمود. نبی شرارت عصر خود را با شجاعت محکوم می‌کرد و نسل بی‌خدای قائن از برملا شدن کارهای شرارت‌آمیز خود به خشم آمده «سخنان زشت به خلاف او گفتند» (یهودا ۱۵). در آن زمان فساد بسیار بود و به سرعت بدتر می‌شد. یهودای رسول که دسترسی به مدارکی داشت که اکنون ما آنها را در اختیار نداریم، از مردم زمان خودش سخن می‌گوید و آنها را به مردمان قبل از طوفان تشبیه می‌کند: «... ابرهای بی‌آب از بادها رانده شده و درختان صیفی بی‌میوه دوباره مرده و از ریشه کنده شده و امواج جوشیده دریا که رسوایی خود را مثل کف برمی‌آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمت جاودانی مقرر است» (یهودا ۱۲-۱۳).

مطلب فوق باید شبیه سخنانی بوده باشد که خونخ در صحبت با مردم بی‌ایمان زمان خودش به کار برده، زیرا یهودا بعد از ذکر آن به شرح خدمت خونخ می‌پردازد. این نبی شخص شجاعی بود، زیرا در زمان سختی که او می‌زیست، کسی که به ضد شرارت و فساد سخن می‌گفت جان خود را به خطر می‌انداخت در هر صورت ممکن است که مردم ترسیده باشند صدمه‌ای به او بزنند، زیرا تهدیدهای لفظی آنان هرگز جامه عمل نپوشید. نباید گمان کرد که مردم قبل از طوفان اصلا لامذهب بودند خیر، ولی خدا را فقط به مناسبت خالق بودن می‌پرستیدند قائن با تقدیم هدیه‌ای از نوبر محصول خود وجود خدا را اقرار کرد، اما هدیه او از روی خودسری بود. او اصل الهی را که می‌گوید برای فدیة خون لازم است، یا نادیده گرفت یا رد کرد.

متبدل شدن خونخ احتمالا یک اثر جدی بر مردم قبل از طوفان داشته، ولی در هر صورت آن موقتی بوده است، زیرا جریان فساد انسان با سرعت بیشتری جلو می‌رفت. عکس‌العمل آنها از قرار معلوم بی‌شبهت به عکس‌العمل مردم نسبت به متبدل شدن ایلای نبی نبود. جوانان بیت‌ئیل به جای اینکه تحت تأثیر این مکاشفه باشکوه قدرت خدایی قرار بگیرند، بیرون آمده الیشع را که جانشین ایلایا بود مسخره کرده گفتند: «ای کچل برآی ای کچل برآی» بدیهی است که این سخنان حاکی از تمسخر کفرآمیز نسبت به متبدل شدن ایلایا بود. این نشان می‌دهد که منتقل شدن مقدسین در آینده به جای اینکه اثر جدی روی بی‌ایمانان داشته باشد، مورد تمسخر بسیاری قرار خواهد گرفت و دیگران هم سعی خواهند کرد که با دلایل زیرکانه به نحوی توجیه نمایند. یک اشاره مهم دیگر نیز به خونخ در رساله عبرانیان ۵: ۱۱ یافت می‌شود: «به ایمان، خونخ منتقل گشت تا موت را نیند و نایاب شد چرا که خدا او را منتقل ساخت، زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد.»

در اینجا گفته شده است که خونخ با ایمان منتقل گشت. درمورد خصوصیات کسانی که در ربوده شدن ایمانداران سهیم خواهند شد، سؤال‌های زیادی شده است. یقینا یکی از آن خصوصیات ایمان است. مقدسین به وسیله ایمان منتقل خواهند شد تا مرگ را نیندند. خونخ «نایاب شد»، زیرا خدا او را منتقل ساخت. شاید هم عده‌ای مأمور شدند تا

خنوخ را پیدا کنند یا ببینند برای او چه اتفاقی افتاد، همچنانکه پسران انبیا در مورد انتقال ایلیا کردند (دوم پادشاهان ۲: ۱۶-۱۷)، ولی نتوانستند او را پیدا کنند، زیرا «نایاب شد.» درباره خنوخ گواهی داده شده که او خدا را خشنود ساخت. تنها یک راه است که می‌توان خدا را خشنود ساخت و آن هم انجام کارهایی است که مورد پسند او می‌باشند «هر چه سؤال کنیم از او می‌یابیم از آن جهت که احکام او را نگاه می‌داریم و به آنچه پسندیده اوست عمل می‌نماییم» (اول یوحنا ۳: ۲۲). خنوخ که نبی قبل از طوفان بود، پیشاپیش وقایعی را دید که در پایان دوره حاضر اتفاق خواهند افتاد که از آن جمله آمدن خداوند با هزاران هزار از مقدسین خودش می‌باشد. انتقال خنوخ ۶۹ سال پیش از تولد نوح رخ داد. نوح هم مردی بود که با خدا راه رفت. او واعظ عدالت بود و کار خنوخ را ادامه داد.

## فصل دوم: پسران خدا و دختران آدمیان

«پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشان می‌گرفتند... و در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند و آنها برای ایشان اولاد زاییدند ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف مردان نامور شدند» (پیدایش ۶: ۲ و ۴). برای درک معنی وقایعی که منجر به آمدن طوفان شدند و نقش نوح در این وقایع، ضروری است که معنی بخشی از کتاب مقدس را مورد بررسی قرار دهیم که شاید بیش از هر قسمت دیگر کتاب مقدس درباره آن بحث شده است. منظور ما اصطلاح «پسران خدا» در آیه دوم می‌باشد. برای این اصطلاح دو تفسیر مهم یافت می‌شود. طبق یکی از این تفسیرها، «پسران خدا» موجودات آسمانی یا فرشتگانی هستند که سقوط کرده و با دختران آدمیان ازدواج کردند. تعداد چشمگیری از علمای معروف کتاب مقدس دارای این عقیده هستند که خود روشنگر این است که این نظریه به طرز فوق‌العاده‌ای طرفدار دارد. دیگران معتقدند که منظور از آیات مذکور در بالا این است که نسل خداترس شیث با ازدواج با نسل قائن با هم مخلوط شدند. در هر صورت، در نتیجه این عمل نسل بی‌خدایی به وجود آمد که اعمال شرارت‌آمیز آنان باعث نزول بلای طوفان گردید.

### عقیده اختلاط فرشتگان و انسان‌ها در تفسیر اصطلاح پسران خدا و دختران آدمیان

ما عقیده داریم که نظر دوم صحیح است، ولی نظر به اینکه بسیاری از مفسران برجسته طرفدار عقیده ازدواج فرشتگان سقوط کرده با دختران آدمیان هستند، لذا از کتاب «حقایق دوران‌ها» به قلم کلارنس لارکن که به عقیده ما نیرومندترین دلایل را در این زمینه اقامه کرده است نقل می‌کنیم. آقای لارکن می‌گوید: «در بحبوحه تمدن بی‌خدا اتفاق تکان‌دهنده‌ای افتاد. «پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشان می‌گرفتند» (پیدایش ۶: ۲). «رابطه ازدواج و تعدد زوجات برخلاف آنچه بعضی‌ها تصور می‌کنند، بین پسران شیث و دختران قائن و اختلاط بین مردم با ایمان و بی‌ایمان نبوده است، این قسمت معنی بسیار عمیق‌تری دارد. اصطلاح دختران آدمیان، شامل دختران شیث و قائن بطور یکسان می‌شود، بنابراین اصطلاح پسران خدا باید اشاره به موجوداتی غیر از نژاد بشری بوده باشد.»

«معنی عنوان پسران خدا در عهد عتیق با عهد جدید فرق می‌کند. در عهد جدید پسران خدا یعنی کسانی که از راه تولد تازه پسران خدا شده‌اند. در عهد عتیق اشاره به فرشتگان می‌باشد و پنج بار به این معنی به کار برده شده است. در پیدایش دو بار (۶: ۲-۴) و در ایوب سه بار (ایوب ۱: ۶ و ۲: ۱ و ۳۸: ۷) اصطلاح «فرزند خدا» یعنی کسی که مستقیماً با عمل خلاقه خدا به وجود آمده باشد. فرشتگان چنین بودند و آدم نیز چنین بود و در لوقا ۳: ۳۸ چنین خوانده شده است، ولی نسل طبیعی آدم خلقت مخصوص خدا نیستند. آدم شبیه خدا آفریده شد. (پیدایش ۵: ۱)، ولی نسل او شبیه او متولد شدند، زیرا در پیدایش ۵: ۳ نوشته است که آدم «پسری به شبیه و به صورت خود آورد، بنابراین همه مردانی که از آدم و نسل طبیعی او به دنیا آمده‌اند «پسران انسان» می‌باشند و فقط از راه تولد تازه یعنی همان خلقت تازه است که آنان از نظر عهد جدید «پسران خدا» می‌شوند.»

«برخلاف عقیده بعضی‌ها پسران خدا در پیدایش ۶: ۲ و ۴ نمی‌توانند پسران شیث باشند، زیرا پسران شیث انسانی بیش نبودند و فقط می‌توان آنها را پسران مردم خواند، نه پسران خدا. بنابراین بدون هیچ شک و شبهه‌ای ثابت می‌شود که «پسران خدا» در پیدایش ۶: ۲ و ۴ فرشتگان بودند و نه نسل با ایمان شیث... هر قدر هم که امکان مزاجت بین فرشتگان و انسان‌ها را مورد شک و تردید قرار دهیم، از این بخش از کتاب پیدایش چنین نتیجه‌ای بدست می‌آید. برای تأیید این مطلب کافی است که به رسالات پطرس و یهودا مراجعه کنیم. «زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند شفقت نمود، بلکه ایشان را به جهنم انداخته به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند» (دوم پطرس ۲: ۴). «فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند، بلکه مسکن حقیقتی خود را ترک نمودند در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت به جهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است» (یهودا ۶-۷).

«فرشتگانی که در اینجا نام برده شده‌اند نمی‌توانند فرشتگان شیطان باشند، زیرا فرشتگان شیطان آزاد هستند. آنها

در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت نگهداری نمی‌شوند، بلکه قرار است که در دریاچه آتش (جهنم) انداخته شوند، که برای شیطان و فرشتگانش مهیا شده است و هنگامی که شیطان به دریاچه آتش انداخته شود آنان هم آنجا انداخته خواهند شد. (متی ۲۵: ۴۱) پس باید این فرشتگان گروه ویژه‌ای از فرشتگان باشند که به علت گناه مخصوصی محکوم شده‌اند و با خواندن متن آیات مذکور ماهیت گناه آنان معلوم می‌شود. گناه آنان زناکاری و افتادن و در پی بشر دیگر بود (یهودا ۷) زمان ارتکاب گناه نیز درست پیش از وقوع طوفان ذکر شده است (۲ پطرس ۲: ۵) این همان گناهی است که موجب ویرانی سدوم و غموره شد که اهالی آنها از لوط خواستند دو فرشته‌ای را که در منزل خود جای داده بود، تسلیم کند تا با آنان رابطه جنسی داشته باشند. (پطرس ۲: ۶-۸ و یهودا ۷ و پیدایش ۱۹: ۵).

«کتاب مقدس صریحا تعلیم می‌دهند که فرشتگان می‌توانند بدن‌های انسانی اتخاذ نموده و با مردم بخورند و بیاشامند (پیدایش ۱۸: ۱-۸)، بنابراین وقتی می‌بینیم که پسران خدا بدن‌های انسانی گرفته با دختران آدمیان ازدواج کردند مشکل موضوع از بین می‌رود. ما نمی‌دانیم حالت نخستینی را که از دست دادند چه بود شاید آنان بعضی از فرشتگانی بودند که مقام نخستین قدوسیت و فرمانبرداری از خداوند را ترک نمودند تا از شیطان پیروی کنند، ولی نباید فراموش کنیم که باغ عدن تا آمدن طوفان از بین نرفته بود و شکی نیست که چون نسل آدم در نزدیکی آن می‌زیستند، نگهبانان آسمانی باغ یعنی پسران خدا (کروبیان) (پیدایش ۳: ۲۴) گاهگاهی دختران آدمیان را می‌دیدند. آنها مسکن خود را (که باغ عدن باشد) ترک نموده با دختران آدمیان آمیزش کردند و بدین طریق دنبال «بشر دیگر» رفتند و در نتیجه مقام نخستین خود را به عنوان فرشتگان و نگهبانان باغ عدن از دست دادند.

«دلیل دیگری که این عقیده را به ثبوت می‌رساند این است که نتیجه این اتحاد تولد نسلی از غول‌ها به نام مردان تنومند و نامور گردید (پیدایش ۶: ۴) باید یادآور شد که فرزندان با ایمان مردان با زنان بی‌ایمان ازدواج کرده‌اند، ولی هیچگاه بچه‌های آنان هیولاهایی مانند نسل «پسران خدا» و دختران آدمیان نبوده که در زمان نوح وجود داشتند. کلمه‌ای که «مردان تنومند» ترجمه شده در اصل نفیلیم یعنی سقوط کرده‌ها می‌باشد. پر واضح است که آن مردان تنومند و نامور، بچه‌های عادی دختران آدمیان نبودند در غیر این صورت چرا قبلا ظاهر نشدند؟ پسران شیث و دختران قائن بدون شک قبلا هم بارها با هم ازدواج کرده بودند، ولی دارای چنین فرزندان نشده بودند. نوشته‌های نویسندگان کلاسیک در مورد عشق خدایان و نیمه خدایان و افسانه‌های مربوط به موجودات نیمه انسان و نیمه خدا نیز از همین نفوذ فرشتگان در عالم بشریت گرفته است. «این فرشتگان که مقام نخستین خود را از دست دادند همان ارواح زندانی می‌باشند که پطرس در رساله اول ۳: ۱۸-۲۰ نام برده و گفته است که مسیح نه در زندان بلکه توسط روح‌القدس به زبان نوح در روزهای قبل از طوفان برای آنها موعظه کرد. نتیجه این یورش ساکنان هوا طوفانی بود که نقشه و ارتفاع زمین ما قبل طوفان را عوض کرد و باغ عدن را از بین برد و دوران قبل از طوفان را خاتمه داد.»

### شرح عقیده مربوط به نسل شیث و قائن

باید اقرار کرد که آقای لارکن یک رشته دلایل زیرکانه اقامه کرده که قابل بررسی دقیق می‌باشند. در اینجا ما از نوشته جی. سیدلو باکستر که موضوع را با منتهای دقت مطالعه و موشکافی نموده و در کتابی تحت عنوان «بررسی متون مشکل» گنج‌انیده استفاده می‌کنیم. حال خواهیم دید که این عقیده چقدر قابل دفاع است که می‌گوید پسران خدا در واقع فرشتگان سقوط کرده‌ای بودند که در زمان قبل از طوفان با زنان رابطه جنسی داشتند. ما به صحت این عقیده ایمان نداریم و دلایل زیرین را می‌آوریم.

### ۱- فرشتگان جنسیت ندارند

آقای باکستر که قبلا نام او را بردیم در کتاب خود موضوع را با این جمله شروع می‌کند «اگر قضیه‌ای که در فصل ششم پیدایش آمده است یک یورش شهوانی از جانب فرشتگان به سوی زنان بوده باشد، یک شگفتی تاریخی است که در را به روی همه گونه حدس و گمان باز می‌کند.» در وحله اول، کتاب مقدس تعلیم می‌دهد که فرشتگان موجوداتی صرفا روحانی هستند و نه زن می‌گیرند و نه شوهر اختیار می‌نمایند. «زیرا که در قیامت نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند، بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می‌باشند» (متی ۲۲: ۳۰). آیه فوق نشان می‌دهد که فرشتگان جنسیت ندارند، قادر به طی مراحل جنسی نیستند و قدرت زاد و ولد هم ندارند. بنابراین عقیده که می‌گوید فرشتگان بدن‌های انسانی گرفتند و قدرت داشتن رابطه جنسی بدست آوردند، عقیده‌ای پوچ و ناپسندیده به نظر می‌آید در صورتی که طبق عقیده مذکور این پسران خدا نه تنها قدرت جنسی داشتند، بلکه برای خود زنانی هم اختیار کرده و مثل آدم‌ها

زندگی خانوادگی نیز تشکیل دادند. انجام چنین کاری از طرف فرشتگان باور نکردنی و غیرممکن به نظر می آید.

## ۲- گرفتن جسم انسانی از طرف فرشتگان امری غیرمحمول

حتی سیدلو باکستر می گوید که جسم انسانی گرفتن فرشتگان از نظر فیزیولوژی عقیده‌ای است بسیار عجیب و غریب. بدن و جان انسان در مراحل مختلف حاملگی و تولد در جریانی مرموز متحد گشته و شخصیت انسان را به وجود می آورند. تنها از این راه است که احساسات بدن می توانند تجربه مغز (فکر) انسان بشوند. به علاوه، هر نوع بدنی که فرشتگان برای خود اتخاذ می کردند، نمی توانست بدن واقعی از گوشت و خون باشد، زیرا به محض اینکه روح انسانی در آن ساکن نباشد بدن متشکل از گوشت و خون می میرد. نمونه دیگری از این قضیه را در تجسم خداوند مشاهده می کنیم که تنها اشغال کردن یک بدن انسانی از جانب مسیح نبود در ایام عهد عتیق مسیح قبل از تجسمش گاهی به صورت جسمانی ظاهر می شد. (پیدایش ۱۹). این را ظهور الهی می نامند. در کتاب مقدس چند بار شرح چنین ظهورها را مشاهده می کنیم، ولی هیچ کدام از آنها تجسم واقعی مثل آنچه در بیت لحم اتفاق افتاد و مسیح از راه مادر انسانی وارد زندگی انسانی شد، نبوده است. اگر فرشتگان می خواستند تولد انسانی پیدا کنند، آنها می بایستی جسم بگیرند و از مادر انسانی متولد شوند، ولی بدون دخالت پدران انسانی، عقیده بر اینکه چنین واقعه بزرگی نه یک بار بلکه صدها هزار بار اتفاق افتاده باشد خارق العاده و خیالی است. اینگونه واقعه یک بار هم نمی توانست اتفاق بیفتد مگر با اجازه خدا، زیرا تنها اوست که قدرت آفرینش حیات را دارد.

## ۳- روح خداوند در فرشتگان داوری نکرد، بلکه در انسانها

به علاوه «پسران خدا» هر که باشند در آیه سوم (فصل ششم) می گوید که روح خداوند «در انسان داوری» می کرد نه در فرشتگان. «و خداوند گفت روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است، لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود» (پیدایش ۶: ۳). اگر چنانکه فرشتگان بد بودند که مرتکب گناه شدند، در آن صورت آیه می گفت که خدا با فرشتگان بد مبارزه می کرد، نه با انسان.

## ۴- فرشتگان سقوط کرده در کتاب مقدس «پسران خدا» خوانده نشده اند

در کتاب مقدس فرشتگان بد «پسران خدا» خوانده نشده اند. در حالی که «پسران خدا» در کتاب ایوب بدون شک فرشتگانند. شیطان کاملاً با آنها فرق دارد و مشخص است. «و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد.» (ایوب ۱: ۶ و ۲: ۱). شیطان یک فرشته سقوط کرده است و مستقیماً به دست خداوند آفریده شده بود، ولی او «پسر خدا» خوانده نشده است. بنابراین موضوع کاملاً حل می شود که عنوان «پسران خدا» در هیچ جا برای فرشتگان بد به کار نرفته است. ایوب ۳۸: ۷ می گوید: «جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند» در مورد کارهای خلاقه خدا منظور موجودات بد نیست، بلکه موجودات نیک.

## ۵- نفیلیم

ملاحظه شد که لارکن (و نویسندگان دیگری از قبیل پمبر Pember و بولینگر) ادعا می کنند که نفیلیم در نتیجه ازدواج فرشتگان سقوط کرده با زنان به وجود آمدند. دکتر بولینگر می گوید: «نسل آنان که نفیلیم خوانده شده، هیولای شرارت بودند و چون از نظر جثه و خصوصیات خارق العاده بودند می بایستی نابود شوند این یگانه و تنها هدف طوفان بود»، ولی باید متذکر شد که نفیلیم پیش از به وجود آمدن نسل خیالی فرشته و انسان، روی زمین بوده اند. کلمات «بعد از هنگامی که یا بعد از آن» (پیدایش فصل ششم آیه چهارم) موضوع را قطعی می سازند. به علاوه، «نفیلیم» هر که باشند، همگی در طوفان از بین نرفتند، زیرا در اعداد ۱۳: ۳۳ می خوانیم که در زمان اسرائیل هنوز نژادی بود که جباران بنی عناق خوانده شده اند (در زبان اصلی جباران همان نفیلیم است، مترجم). اگر نظریه ازدواج فرشتگان و انسانها را قبول کنیم مجبور می شویم فرض کنیم که در زمان خروج قوم اسرائیل از مصر نیز بار دیگر فرشتگان سقوط کرده به زمین حمله کردند (و با زنان ازدواج نمودند). عملاً طرفداران عقیده فوق همین عقیده را دارند. یمبر می گوید: «واقعه مشابهی بعد از طوفان با قسمتی از کتاب اعداد تطبیق می کند، زیرا در آنجا آمده است که بنی عناق جباران «نفیلیم» بودند و از قرار معلوم همین مطلب فرمان خدا را در مورد نابودی تمام کنعانیها توجیه می کند.» با این حال علت نابودی کنعانیها این نبود. علتش شرارت و فساد خودشان بود. (لاویان ۱۸: ۲۴-۲۵ و فصل ۲۰: ۲۵).



## ۶- فرشتگانی که «مسکن حقیقی خود را ترک نمودند» (یهودا ۶ و ۷) ارواح زندانی نبودند که در زمان نوح مرتکب گناه شدند

درباره رساله اول پطرس ۳: ۱۹ - ۲۰ و دوم پطرس ۲: ۴ و یهودا ۶ مطالب بسیاری گفته شده و چنین تصور کرده‌اند که فرشتگانی که مرتکب گناه شدند همان ارواح زندانی هستند که در زمان نوح از راه راست منحرف شدند، ولی با مطالعه دقیق این متن‌ها متوجه می‌شویم که ارواح زندانی که در زمان نوح گناه کردند فرشته نیستند، بلکه انسان‌هایی هستند که مرتکب گناه شده‌اند. اول پطرس ۴: ۶ می‌گوید که اینها انسان‌هایی بودند که مسیح به آنان موعظه کرد: «زیرا که از این جهت نیز به مردگان بشارت داده شد تا بر ایشان موافق مردم به حسب جسم حکم شود و موافق خدا به حسب روح زیست نمایند.» (یا طبق ترجمه جدید برای عصر جدید: «چرا به مردگان بشارت داده شد؟ برای اینکه آنها گرچه مثل همه آدمیان در جسم مورد داوری قرار گرفتند، در روح دارای حیات الهی شوند.») (اول پطرس ۴: ۶).

### پس این «پسران خدا» چه کسانی بودند؟

۱- ما معتقدیم که پسران خدا در فصل ششم پیدایش از نسل شیث بودند. متن کتاب مقدس نشان می‌دهد که نسل شیث و قائن کاملاً مشخص هستند. در فصل چهار و پنج پیدایش می‌بینیم که نسل آدم به دو رشته تقسیم می‌شود. یکی مربوط به قائن که رانده شده بود و دیگر از راه شیث یا نوح. بلافاصله بعد از آن در فصل ششم درباره پسران خدا و دختران آدمیان می‌خوانیم که از قرار معلوم دو رشته فوق را مشخص می‌کند.

۲- نسل شیث خصوصیات بسیار نمایانی دارد و لقب پسران خدا درخور حال آن می‌باشد. خدا شیث را تعیین فرمود که جای هابیل را که به دست قائن گشته شده بود بگیرد. بنابراین او از رشته مربوط به مسیح می‌باشد که «ذریه زن» می‌بایستی از آن به جهان بیاید. از طرف دیگر قائن از آن شریر بود (فرزندش شیطان بود ترجمه جدید) اول یوحنا ۳: ۱۲. شیث، خون و نوح از رشته برگزیده بودند، ولی مناسبت نیست که فرزندان خدا خوانده شوند.

۳- از طرف دیگر قائن «از حضور خداوند بیرون رفت» نسل او کاملاً گرفتار یک تمدن مادی بودند خدا و خواسته‌های او را نادیده می‌گرفتند. لامک، آخرین فردی که از نسل قائن نام برده شده است، مرتکب قتل شده برای اولین بار تعدد زوجات را مرسوم کرد.

۴- چنانکه مشاهده کردیم در فصل‌های اول پیدایش رشته مطلب گسیخته نشده و ادامه دارد. توسعه دو دودمان مذکور ترسیم شده و بعداً در فصل ششم مشاهده می‌کنیم که این دو خانواده با هم اختلاط پیدا کردند؛ یعنی «پسران خدا» با «دختران آدمیان» ازدواج نمودند. این اختلاط یک نسل بسیار فاسد و گناهگار به وجود آورد که نتیجه‌اش آمدن طوفان شد.

۵- دکتر باکستر، علت این ازدواج‌ها را که در قسمت آخر دوران ماقبل طوفان افتاده بیان کرده است. پیدایش ۶: ۱ می‌گوید: «چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین» این امر اتفاق افتاد. سال‌های زیادی این دو خانواده از نظر جغرافیایی از هم جدا بودند، ولی با زیاد شدن مردم آنها به هم نزدیک شدند.

۶- اصطلاح «پسران خدا» نشان می‌دهد که آنها انسان بودند نه فرشته. موسی که کتاب‌های پنج‌گانه تورات را نوشته است همیشه موجودات آسمانی را «فرشتگان» خوانده است نه «پسران خدا». عجیب به نظر می‌رسد که در این مورد بخصوص، استثنایی قائل شده باشد.

۷- آیه دوم (فصل ششم) می‌گوید که «پسران خدا» دیدند که «دختران آدمیان» نیکو منظرند. دختر لامک نعمه خوانده شده است که به معنی «زیبا» می‌باشد. پسران خدا دیدند که زنان زیبا بودند و «از هر کدام که خواستند زنان برای خویشان می‌گرفتند». طرز بیان خود نشان‌دهنده این است که اینان مردانی بودند که روی زمین بسر می‌بردند. نه مخلوقات آسمانی که از بالا نازل شده باشند. امری بسیار خیالی و غیرممکن به نظر می‌آید که فرشتگان جسم انسانی بگیرند و روی زمین به زندگی زناشویی ادامه دهند. از طرف دیگر این تأکید روی روابط جنسی، تعدد زوجات، گرفتن زنان دلخواه، همان چیزی است که مسیح به آن اشاره کرده فرمود «نگاه می‌کردند و منکوحه می‌شدند» چنانکه در متی

۲۴: ۳۷-۳۸ می گوید: «لیکن چنانکه در ایام نوح بود ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود، زیرا همچنانکه در ایام قبل از طوفان می خوردند و می آشامیدند و نکاح می کردند و منکوحه می شدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت.» از آیات فوق معلوم می شود که مردم زمان نوح خود را تسلیم هوس های شهوانی، پر خوری و خوش گذرانی لجام گسیخته کرده بودند و خدا و انتظاراتی که او از بشر دارد نادیده گفته بودند. چنان وضعی بود که مسیح فرمود در زمان های آخر تکرار خواهد شد، ولی هر گاه شرحی که در فصل ششم پیدایش آمده است مربوط به فرشتگان و زنان باشد، چیزی مشابه آن در زمان حاضر نمی بینیم. کلمه «نفیلیم» جباران نیز ترجمه شده است، زیرا در اعداد فصل ۱۳، آنان مردان بلند قدی بودند. طبق نظر بهترین دانشمندان زبان عبری کلمه نفیلیم از «نافل» می آید که معنای افتادن بر روی چیزی را می دهد. به عبارت دیگر آنها مردمان ظالمی بودند و این مطلب آیه یازدهم از همان فصل را تأیید می نماید که می گوید و زمین از ظلم پر شده بود. (پیدایش ۶: ۱۱) بچه هایی که در نتیجه ازدواج نسل خداترس شیث با نسل قائن به دنیا آمدند مردانی ظالم بودند، ولی قبل از اختلاط این دو نسل هم نفیلیم بر روی زمین بودند، زیرا از کلمات و بعد از هنگامی که (پیدایش ۶: ۴) چنین استنباط می شود.

۸- بالاخره به کار بردن اصطلاح پسران خدا برای فرزندان شیث نامتناسب یا خلاف کتاب مقدس نیست. هر چند عبارت پسران خدا در عهد عتیق غالباً به کار نرفته است، ولی کلمات مترادفی در چند مورد به کار رفته است که اطلاق به فرزندان خدا شده است و این را در زبان عبری مشاهده می کنیم مثلاً:

«شما پسران یهوه خدای خود هستید» تثیبه ۱۴: ۱.

«جمیع شما فرزندان حضرت اعلی» مزمو ۸۲: ۶

«پسران مرا از جای دور... بیاور» اشعیا ۴۳: ۶

«پسران خدای حی می باشید» هوشع ۱: ۱۰

این اصطلاحات در حقیقت با اصطلاح «پسران خدا» مساوی هستند به علاوه مسیح در موعظه سرکوه عینا برابر یونانی همان اصطلاح را به کار برده است: «خوشا به حال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد.» (متی ۵: ۹) عیسی این مطلب را قبل از شروع دوران کلیسا بیان فرمود.

شاید مهم ترین صدمه ای که از عقیده مربوط به ازدواج فرشتگان با زنان وارد می شود این باشد که مردم را وادار به تفکر درباره امور بی فایده می نماید. به علاوه از این قسمت درس بزرگی می توان گرفت که از بین رفتن حد جدایی میان قوم خدا و مردمان دنیوی به انحراف و داوری الهی منتهی می شود. در حالی که پذیرفتن عقیده ازدواج فرشتگان و زنان توجه به این درس را از بین می برد. یکی از مشکل ترین درس های عبرت برای ایمانداران همین بوده است. گروه مختلطی که از مصر خارج شدند با دختران موآب، ازدواج نمودند که در نتیجه غضب خدا بر بنی اسرائیل نازل شد. بردگی های زمان داوران بیشتر به خاطر معاشرت و ازدواج بنی اسرائیل با مردم ملت های بت پرست بود. در تاریخ ۱۹۰۰ ساله کلیسا نیز مکرراً دیده شده است که وقتی قوم خدا با دنیا سازش می کنند روحانیت و قدرت را از دست داده و بالاخره منجر به انحراف از ایمان شده است. حقیقت امر این است که علت اصلی طوفان نوح این بود که نسل خدا ترس شیث با نسل قائن سازش کرده مخلوط شده و ازدواج نمودند. بنابراین دیگر شهادتی نداشتند. فرزندان آنها به صف قائنی های فاسد و گناهکار پیوستند و در نتیجه تمام زمین در نظر خدا فاسد شد.

«خداوند گفت روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است، لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود» (پیدایش ۶: ۳). «اما نوح در نظر خداوند التفات یافت. این است پیدایش نوح، نوح مردی عادل بود و در عصر خود کامل و نوح با خدا راه می‌رفت» (پیدایش ۶: ۸ و ۹). صد و بیست سال پیش از طوفان خدا، نوح را برای مأموریت خاصی دعوت کرد با در نظر گرفتن نوع مأموریت نوح، اجازه بدهید نکاتی چند را درباره این مرد خدا بررسی کنیم. در آن موقع نوح چهارصد و هشتاد ساله بود و فرزند نداشت. چنین به نظر می‌آید که زن او نازا بود. بنابراین به هنگام دعوت نوح فقط دو نفر بودند که عملاً می‌توانستند وارد کشتی بشوند؛ یعنی نوح و زنش. ما گمان می‌کنیم که متوشالغ پسر خنوخ مرد خداترسی بود. او چند ماه قبل از طوفان وفات یافت. لامک، پدر نوح، چنانکه از سخنانش در پیدایش ۵: ۲۸-۲۹ برمی‌آید مرد ایمان‌داری بود. او پنج سال پیش از طوفان درگذشت. بنابراین هیچ کدام از این مردان وارد کشتی نوح نشدند.

هنگامی که خداوند این دعوت خاص را از نوح کرد او زمان آزمایش قبل از طوفان را به صد و بیست سال محدود ساخت. روح خدا سالیان دراز با مردم مجاهده می‌کرد، ولی آنها دل‌های خود را سخت کرده بودند. حتی در زمان خودمان هم جوانان گمان می‌برند که پیری خیلی دور است، بنابراین معتقدند که وقت زیادی را می‌توانند صرف پیروی از هوی و هوس و خوشگذرانی کنند. پس در زمان قبل از طوفان چقدر کمتر پرهیزکاری وجود داشته است، زیرا مردم انتظار ۹۰۰ سال عمر و حتی بیش از آن را نیز داشتند. اگر افراد امروزه هم اینقدر طول عمر می‌داشتند می‌بایستی بعضی‌ها از زمان ابوعلی سینا تاکنون زنده باشند! یا به عبارت دیگر اگر امروزه مردم همان طول عمر را داشتند، بین رسولان مسیح و بعضی از کسانی که اکنون زنده‌اند فقط یک نسل فاصله می‌بود! بدین طرز گناهکاران زمان نوح از عمر طولانی که خدا به مردم عصر قبل از طوفان عطا فرموده بود سواستفاده کرده و با روح‌القدس مقاومت و مخالفت می‌نمودند! آنها گمان می‌کردند که هنوز خیلی فرصت باقی است تا بعداً درباره خدا فکر کنند. بنابراین خدا چنین صلاح دید که با دعوت نوح برای عصر انسان‌ها حدی قرار بدهد و در مرحله نخست خدا تصمیم گرفت ظرف ۱۲۰ سال طوفان بفرستد و آن نسل را از روی زمین نابود بسازد.

### نوح دعوت خدا را برای ساخت کشتی می‌پذیرد

«اما نوح در نظر خداوند التفات یافت» (پیدایش ۶: ۸) «و خدا به نوح گفت انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین به سبب ایشان پر از ظلم شده است و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت. پس برای خود کشتی از چوب کوفر بساز و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیند» (پیدایش ۶: ۱۳-۱۴). چون بلای عالمگیر نزدیک می‌شد، خدا به نوح دستور داد که کشتی بسازد. گذشته از مقصودی که کشتی برای آن ساخته شد، مأموریت ساختن کشتی با این اندازه‌ها خود نشانگر این است که دانش و اختراعات در زمان قبل تا چه حد پیشرفت کرده بود. شواهدی در دست است که هرم بزرگ جیزه در همان دوران ساخته شد. ساختن یک چنین بنای تاریخی بزرگ سنگی مستلزم داشتن اطلاعات نجومی و ریاضی بخصوصی است که تا همین اواخر نبوغ مهندسی بشر نتوانسته بود بر آن پیشی گیرد.

نوح دعوت خدا را پذیرفت و کتاب مقدس می‌گوید او «واعظ عدالت بود» (دوم پطرس ۲: ۵). هنگامی که کشتی ساخته می‌شد، نوح به مردم عصر خود هشدار می‌داد که داوری در پیش است. شاید موعظه نوح ناراحتی موقت در میان عده‌ای از مردم آن زمان به وجود آورد. یقیناً موعظه‌های نوح مردم را به یاد نبوت‌های خنوخ انداخت که چند قرن پیش از آن به طرز مرموزی از روی زمین ناپدید شده بود. با وجود این، دانشمندان به زودی ثابت کردند که آمدن طوفان عالمگیر از محالات است. مردم نفسی به راحتی کشیدند و نوح را مرد متعصبی که مذهب دیوانه‌اش کرده بود پنداشتند. در هر صورت تدارکاتی را که برای ساختن یک کشتی بزرگ بر روی زمین خشک تهیه دیده بود، یقیناً توجه عده بسیاری را جلب نمود که از آن جمله مسخره‌کنندگان بودند و نوح و پسران در حالی که تدریجاً کشتی بزرگ شکل می‌گرفت، تمسخر و طعنه‌های آنها را تحمل می‌کردند. هر چند هیچ کس یا شاید عده کمی هشدارهای او را جدی گرفتند، آن مرد بزرگ به موعظه خود با وفاداری ادامه داد.

بالاخره زمانی رسید که کشتی تمام شد. درست قبل از اینکه نوح وارد کشتی شود معجزه‌ای اتفاق افتاد که می‌بایستی مردمان پیش از طوفان را به فکر وادارد. به دلیل عجیب و مرموزی حیوانات صف‌های طولانی کشیده وارد کشتی می‌شدند. این یک پدیده بزرگی بود و احتمالا در اطراف آن مطالب زیادی گفته شد. حتما دانشمندان آن روز آن را از روی دانش خود توجیه کردند. از طرف دیگر عده‌ای از مردم مضطرب شدند از اینکه نوح راست گفته باشد، اما هیچ کس مایل نبود که خود را از طرفداران نوح اعلان کرده و به آن همه اذیت و آزار و تمسخری که مدت‌ها نوح متحمل آن شده بود تن در دهد. رژه شگفت‌انگیز حیوانات بالاخره به پایان رسید. می‌بایستی مقادیر زیادی خوراک در کشتی ذخیره شود تا بتوانند آن جمع عظیم موجودات زنده را تغذیه کنند. بالاخره همه تدارکات دیده شد. کشتی نوح حتی با مقیاس کشتی‌های مدرن امروزی نیز کشتی بزرگی بود، زیرا که طول آن تقریباً ۲۰۰ متر و عرضش ۳۴ متر و ارتفاعش ۲۰ متر بود.

می‌توان مجسم کرد که در آن موقع چه اتفاقاتی رخ می‌نمود. شاید جمعیت بزرگی دور کشتی را گرفتند. احتمالا بعضی قیافه‌ها با دیدن نوح و خانواده‌اش که وارد آن کشتی بزرگ می‌شدند جدی و غمگین به نظر می‌آمدند. شاید بعد از اینکه نوح داخل کشتی شد احساس کرد که برای آخرین بار مردم را دعوت به توبه کند، ولی حتی اگر این کار را هم می‌کرد متوجه می‌شد که در کشتی قبلا بسته شده است. چه کسی در را بست؟ کتاب مقدس می‌گوید که «خداوند در را از عقب او بست» (پیدایش ۷: ۱۶). صدای تمسخر و طعنه از بیرون کشتی قطع شد. بسته شدن در به طرز مرموز احتمالا مردم را قدری پریشان حال ساخت. جزئیات این قضیه نوشته نشده است، اما می‌توانیم اثرات آن را مجسم کنیم. نوح از مدت‌ها پیش راجع به آمدن طوفان موعظه کرده بود، اما قبل از آن هرگز باران نیامده بود. ناگاه در مقابل چشم مردم شکل‌های عجیبی در آسمان پیدا شدند آنها روشنایی صاعقه را دیدند و غرش آسمان را با گوش خود شنیدند. عده‌ای به سمت در کشتی پناه بردند، ولی آن بطوری بسته شده بود که نمی‌توانستند تکانش بدهند آنان با داد و فریاد از نوح تقاضای کمک کردند، اما آن کسی که سال‌ها کوشش نموده بود که به مردم کمک کند اکنون قادر به انجام کاری نبود. او به آنها گفت که در به طرز مرموزی بسته شده است و دیگر قادر به باز کردن آن نیست. هشت نفر داخل کشتی بودند و هیچ انسان دیگری نمی‌توانست وارد آن شود. مردم در حالی که سراپای آنها را ترس گرفته بود به خاطر آوردند که نوح چگونه با وفاداری به آنها هشدار داده بود و اینکه چگونه وعظ می‌کرد که روح خدا همواره در میان مردم داوری (مجاهده) نخواهد نمود. آیا گفتار نوح به حقیقت پیوسته بود؟

در جاهای دیگر جماعت‌ها هنوز هم نسبت به وقایع هیجان‌انگیزی که رخ می‌نمود بی‌علاقه بودند. آنها وقت نداشتند که درباره حماقت نوح فکر کنند. شعار آنها این بود «بگذارید بخوریم و بنوشیم و خوش بگذرانیم، زیرا دنیا دو روز است.» عیسی فرمود: می‌خوردند و می‌آشامیدند... تا روزی که نوح داخل کشتی گشت و نفهمیدند تا طوفان آمده همه را ببرد.» حتی صبح آن روز سرنوشت ساز سر و صدای عیش و عشرت کمتر نشد. خنده‌های بلند و شوخی‌های هرزه تا به آخر ادامه داشت. فقط هنگامی که ابرهای سیاه آسمان را پوشانیدند، مردم متوجه شدند که یک واقعه غیرعادی در شرف اتفاق افتادن است و با شتاب بیرون رفتند تا آسمان را تماشا کنند آنگاه برای اولین بار فهمیدند که یک واقعه وحشتناک در جریان است. فریادهای شادی گناه‌آلود با نزول اولین قطرات باران خاموش گردید. افراد در جاهای مختلف به زانو درآمدند تا دعا کنند، اما صدای دعای آنان به زودی در میان جرعه‌های صاعقه و غرش رعد ناپدید شد. جیغ‌های یأس و نومیدی به هوا بلند شدند، ولی کسی توجه نداشت.

باران رفته رفته سیل‌آسا شد. ارتعاشات نیرومند، زمین را به لرزه درآورد بطوری که «جمیع چشمه‌های لجه (عمق) عظیم شکافته شد.» مردم به هر جایی که می‌توانستند پناهنده می‌شدند تا موقتا خود را از بلا نجات دهند. آنانی که دور و بر کشتی بودند هنوز هم فریاد می‌کشیدند که نوح در را باز کند، ولی جوابی نیافتند. داخل کشتی، نوح و خانواده‌اش صدای ریزش باران را می‌شنیدند برای مدتی فریادهای سوزناک و دعا‌های مردم خارج از کشتی به گوش آنها می‌رسید، اما کاری از دستشان بر نمی‌آمد. بالاخره با بلند شدن کشتی بر روی سطح آب آخرین فریاد خاموش شد. کشتی بالاتر و بالاتر می‌رفت. تا چهل روز باران سیل‌آسا ادامه داشت، تا اینکه قله کوه‌ها را نیز پوشانید.

## علت طوفان

علل طوفان چه بودند؟ ج-ه- پمبر در کتاب «قدیم‌ترین دوره‌های زمین» که در آنجا از نظریه فرشتگان سقوط کرده به عنوان پسران خدا دفاع می‌نماید شرح مختصر بسیار عالی از علل انحراف مردم در زمان قبل از طوفان آورده است

که ذیلا نقل می‌کنیم:

۱- تمایل مردم به پرستش خدا به عنوان «الوهیم»؛ یعنی فقط به عنوان خالق و منشأ خیر و نه به عنوان «یهوه» خدای عهد رحمت که با مردمی سر و کار دارد که گناهکار و محکوم به نابودی می‌باشند و احتیاج به نجات او دارند.

۲- توجه بیش از حد به جنس مونث و عدم توجه به قانون نخستین ازدواج.

۳- پیش رفتن سریع صنعت و اختراع وسایل بسیاری که زندگی را راحت‌تر و آثار لعنت را کمتر و خوش‌گذرانی را بیشتر می‌ساخت، همچنین پیشرفت هنرهای زیبا که فکر مردم را تسخیر کرده بود بطوری که خدا را کاملاً فراموش کرده بودند.

۴- اتحاد بین کلیسای اسمی و دنیا که نتیجه‌اش امتزاج سریع و کامل بود.

۵- زیاد شدن جمعیت در سطح عظیمی از کره زمین.

۶- رد کرده موعظه نوح که هشدارهای او برای جهانیان بوی مرگ را به همراه داشت و دل مردم را به طرز علاج‌ناپذیری سخت نمود.

می‌توانیم به علل شش‌گانه فوق علت هفتمی نیز اضافه کنیم و آن عبارت است از: شکستن دیوار جدایی بین نسل خداپرست شیث و نسل قائن. اجازه بدهید برای یک لحظه نوح و شخصیت او را مورد بررسی قرار دهیم. قبل از همه چیز نوح ایمان بزرگی داشت. «به ایمان نوح چون درباره اموری که تا آن وقت دیده نشده الهام یافته بود خداترس شده کشتی به جهت اهل خانه خود بساخت و به آن دنیا را ملزم ساخته وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید» (عبرانیان ۱: ۷). نوح مردی بود که می‌دانست چگونه باید یکه و تنها ایستادگی کرد. درست است که پدر او لامک و پدربزرگش متوشالغ در بیشترین مدت ساختمان کشتی زنده بودند، اما آنها به سن پیری رسیده بودند و شاید هر دو می‌دانستند که تا زمان ورود به کشتی زنده نخواهند ماند و کار خداوند از دست‌ها س ضعیف آنها به دست‌های نوح منتقل می‌شد. احتمالاً نوح مرد نسبتاً ثروتمندی بود، در غیر این صورت او نمی‌توانست عهده‌دار کار عظیمی مانند ساختن کشتی بشود. روزی که نوح وارد کشتی شد به جز مقدار کمی از دارایی خود بقیه را وا گذاشت، اما او مهم‌ترین کارها یعنی نجات خانواده خود را به انجام رسانید.

«زیرا که من بعد از هفت روز دیگر چهل روز و چهل شب باران می‌بارانم و هر موجودی را که ساختم از روی زمین محو می‌سازم... و در سال شش صد از زندگانی نوح در روز هفدهم از ماه دوم در همان روز جمیع چشمه‌های لجه عظیم شکافته شد و روزن‌های آسمان گشوده...» دو عامل مهم فیزیکی باعث آمدن طوفان شدند. نخستین آنها باران بود، زیرا از ابرها باران سیل‌آسا به مدت چهل شبانه‌روز روی زمین می‌ریخت، ولی غیر از باران عامل دیگری نیز موجب طوفان شد، زیرا هر چند ابرها ساعتی سی سانتی‌متر باران روی زمین می‌ریختند (که خیلی بیشتر از مقدار بارانی است که تاکنون در تاریخ باریده است) با این حال مقدار آبی که زمین را می‌پوشانید خیلی کمتر از مقدار آب طوفان می‌بود؛ یعنی در حدود سیصد متر و مقدار زیادی از آن هم پراکنده می‌شد. بدیهی است که خدا می‌توانست بطور معجزه‌آسا در ابرها آب بیافریند، اما او معمولاً از ساده‌ترین وسایل استفاده می‌کند. مثلاً وقتی می‌خواست که آب فروکش کند او بر سطح زمین بادی را وزانید.»

### روزن‌های آسمان و چشمه‌های عمق (لجه)

دو نیرو در کار بود (۱) (پنجره‌های) آسمان باز شدند (آیه ۱۱)، این بارانی بود که مدت چهل روز می‌بارید. «چشمه‌های لجه عظیم (عمق بزرگ) شکافته شد» (آیه ۱۱). از قرار معلوم نیروهای جاذبه بود که آب را به قدری بالا می‌برد که کوه‌ها را نیز می‌پوشانید (پیدایش ۷: ۲۰) یکی از اجرام سماوی مثلاً ستاره بزرگی که از پهلو زمین می‌گذرد می‌تواند این اثر را داشته باشد. گاهی چنین اجرام سماوی از نزدیکی زمین عبور می‌کنند. در سال ۱۹۳۷ یک ستاره کوچک به نام هرمس از پهلو زمین عبور کرد، ولی فاصله آن با زمین اینقدر نزدیک نبود تا بتواند با نیروی جاذبه خود سطح اقیانوس را به حد قابل ملاحظه‌ای بالا بیاورد، ولی اگر یک ستاره بزرگتری به زمین نزدیک می‌شد می‌توانست چنین اثری را داشته باشد. اثر این طوفان بزرگ این بود که حیات را از صفحه زمین محو ساخت.

«و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان پس از زمین محو شدند و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند» علت اینکه نوح سالم ماند این بود که به جایی رفت که در آنجا سلامتی بود. مردم قبل از طوفان گمان می‌کردند که در امنیت بسر می‌برند، ولی چون که امنیت آنها به چیزی غیر از کشتی نوح متکی بود آنها نابود شدند. ایماندار از این جهت امنیت دارد که مسیح را تکیه‌گاه خود نموده است و کشتی نوح اشاره‌ای است به وی. کسانی که به جای مسیح به یک عقیده راحت تکیه می‌کنند و طبق دلخواه زندگی می‌کنند، تنها خود را فریب می‌دهند. پذیرفتن مسیح یعنی رد کردن گناه و پیروی از مسیح. عیسی فرمود: «اگر شما در کلام من بمانید فی‌الحقیقه شاگرد من خواهید شد» (یوحنا ۸: ۳۱).

شکاگان و بی‌ایمانان حق خدا را درمورد نابود ساختن دنیای قبل از طوفان مورد بحث قرار داده‌اند. دانشمندان مذهبی لیبرال صحت کتاب پیدایش را انکار کرده و گفته‌اند که حکایت طوفان نوح یک افسانه است. با این حال، تاریخ قدیم جهان پر از شواهد و آثار گوناگونی است که بر چنین طوفانی گواهی می‌دهند. شواهد زمین‌شناسی نشان می‌دهد که زمانی دریاها به قدری بالا آمده‌اند که آثار حیات دریایی از خود بر جای گذاشته‌اند. استدلال‌های شکاکان در ظاهر، حق به جانب است. بدیهی است که اگر چنانچه خدا قدرت آفرینش حیات را داشته باشد، او حق دارد قوانینی وضع کند که مخلوق وی بر طبق آنها زندگی نماید. اگر مخلوق عمداً از خالق خود سرپیچی کرده هدف آفرینش را برآورده نسازد و حتی در جهت ممانعت از اجرای نقشه‌خدایی تلاش کند، در این صورت خدا حق دارد آن مخلوق را از صحنه خارج کند با این وجود نظریه اینکه خدا بی‌نهایت مهربان‌تر و بردبارتر از انسان است او بسیار تحمل می‌کند. روح خدا در زمان نوح در میان مردم جد و جهد می‌کرد و سال به سال متحمل شرارت و عصیان‌گری آنها می‌شد به امید اینکه توبه خواهند کرد، ولی هنگامی که تمام نسل بشری از راه راست منحرف شده و تنها یک خانواده باقی ماند که نسبت به ایمان به یهوه شهادت بدهد، خدا نه فقط حق داشت، بلکه مجبور بود جلوی شرارت را بگیرد. نسل فاسد و شرور باید از بین برود و کار از نو شروع شود. (لاویان ۱۸: ۲۴-۲۵ را ملاحظه کنید).

در حقیقت با فرستادن طوفان، خدا بر مردم رحم کرد، زیرا اگر چنانچه این کار را نمی کرد تمامی نسل بشر چنان خود را فاسد می کردند که کسی باقی نمی ماند که شاهد یهوه، خداوند باشد و فرزندان افراد شرور بزرگ شده در اعمال شرارت آمیز بزرگتران شریک گشته گرفتار سرنوشت آنان می شدند. خدا با فرستادن طوفان هم رحمت و هم عدالت خود را ظاهر فرمود. هرگاه خدا اجازه می داد که مردم قبل از طوفان به زندگی خود تا یک نسل دیگر ادامه بدهند اکنون دو برابر آن تعداد در جهنم بسر می بردند.

## حیوانات و کشتی

در مورد اینکه آیا همه انواع گوناگون حیوانات می توانستند در کشتی جا بگیرند زیاد بحث شده است. کشتی نوح به اندازه یک کشتی اقیانوس پیمای مدرن گنجایش داشت. با در نظر گرفتن اندازه ذراع (که بین ۱۸ تا ۲۰ اینچ متفاوت بود) طول کشتی از ۵۴۰ تا ۶۰۰ پا (در حدود ۱۸۰ تا ۲۰۰ متر عرض آن ۱۰۰ پا در حدود ۳۰ متر) می شد. کشتی مرکب از سه طبقه بود، بنابراین سطح آن در حدود ۸۰۰۰ متر مربع می شد. نوح از هر حیوان پاک هفت تا را به کشتی برد. موسی اسامی ده حیوان پاک را ذکر کرده که جمعا هفتاد می شوند. در کتاب های دایره المعارف چند صد نوع اصلی از حیوانات را ذکر کرده اند. در اینکه این عده حیوانات توانسته باشند در کشتی جا بگیرند، اشکالی نمی بینیم.

معلوم نیست که طوفان تمام سطح جغرافیایی زمین را پوشانیده باشد. هدف از طوفان نابود ساختن تمدن از روی بخش مسکونی زمین بود. در پیدایش ۷: ۲۰ می گوید که سطح آب ۱۵ ذراع بالای کوه های آن منطقه قرار گرفت. در مورد اینکه آب ۱۵ ذراع بالای قله کوه اورست قرار گرفته باشد شک داریم. هوا در آن ارتفاع (یعنی ۲۹۰۰۰ پا) به قدری رقیق است که زندگی در آنجا غیرممکن می گردد. در انجیل لوقا ۲: ۱ آمده است که اگوستوس قیصر فرمانی صادر کرد که تمام دنیا باید مالیات پردازد. بدیهی است که منظور تمام دنیای جغرافیایی نیست، بلکه مقصود همانا قلمرو حکومت رومی ها یا دنیای روم است. هندوستان و چین و سایر نقاط دوردست که خارج از حدود امپراطوری روم بودند جز این برنامه مالیات گیری محسوب نمی شدند.

## تغییر سال

یک واقعه برجسته در زمان طوفان اتفاق افتاد که از قرار معلوم طول سال را تغییر داد. از روی شرحی که در پیدایش آمده، غالب دانشمندان کتاب مقدس متفق هستند که سال های قبل از طوفان شامل ۱۲ ماه، ۳۰ روزه بودند و سال ۳۶۰ روز داشت. فهرستی از آیاتی که این حقیقت را ثابت می کنند تهیه کرده ایم که به قرار زیر است:

آیات مربوطه	وقایع	سال
پیدایش ۷: ۱ و ۴ و ۱۱	نوح دستور می یابد که داخل کشتی شود	۶۰۰-۲-۱۰
پیدایش ۷: ۱۱	شروع طوفان	۶۰۰-۲-۱۷
پیدایش ۷: ۱۷	پایان بارندگی	۶۰۰-۳-۲۷
پیدایش ۸: ۳ و ۴	کشتی روی کوه آرارات قرار گرفت	۶۰۰-۷-۱۷
پیدایش ۸: ۵	قله کوه دیده شد	۶۰۰-۱۰-۱
پیدایش ۸: ۶	پرنده گان بیرون فرستاده شدند	۶۰۰-۱۱-۱۰
پیدایش ۸: ۱۰	کبوتر بار دوم بیرون فرستاده شد	۶۰۰-۱۱-۱۷
پیدایش ۸: ۱۲	کبوتر آخرین بار فرستاده شد	۶۰۰-۱۱-۲۴
پیدایش ۸: ۱۳	(سقف) پوشش کشتی برداشته شد	۶۰۱-۱-۱
پیدایش ۸: ۱۴	نوح از کشتی بیرون آمد	۶۰۱-۲-۲۷

با بررسی جدول فوق نتیجه می گیریم که سال قبل از طوفان دوازده ماه و هر ماه سی روز یا به عبارت دیگر سال ۳۶۰ روز داشت. از آیه های فوق معلوم می شود که پنج ماه اول طوفان درست برابر ۱۵۰ روز بوده است و هر یک از بخش های اضافی مدت زمانی که از روزها تشکیل شده است فقط با تقویمی که بر اساس ماهی سی روز ساخته شده است مطابقت می نماید. از آنجا که خدا همه چیز را نیکو آفرید نباید تعجب کرد که سال اصلی ۳۶۰ روز بوده باشد.

تقویم امروزی ما بر اساس سالی که ۳۶۵ روز و یک چهارم روز تشکیل می‌شود ساخته شده است و این رقم بر هیچ عددی قابل تقسیم نیست. بارها در طول تاریخ تقویم را عوض کرده‌اند تا روزهای نامساوی را طوری محاسبه کنند که سال از فصول جلو یا عقب نیفتد. در مقابل آن می‌توان سال کامل ۳۶۰ روز را بر اعداد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۲ و ۱۵ و ۱۸ و ۲۰ و غیره تقسیم کرد.

از قرار معلوم گناه و تمرد از خدا و نزول بلای طوفان زمین را از تعادل خارج ساخت. مزمور ۸۲: ۵ می‌گوید: «جمع اساس زمین متزلزل می‌باشد.» در نتیجه به جای اینکه سال ۳۶۰ روز باشد اکنون ۳۶۵ روز و یک چهارم است. یک حقیقت عجیب در زندگی خنوخ در شرح پیدایش مشاهده می‌گردد. این نبی در سن ۳۶۵ سالگی منتقل شد. عدد ۳۶۵ نشان‌دهنده تعداد روزهای سال شمسی می‌باشد؛ یعنی سالی که بعد از بلای طوفان به وجود آمد. رابطه عدد ۳۶۵ با زندگی خنوخ پیش‌بینی می‌کند که بعد از اینکه خنوخ شهادت داد و شهادت او از طرف مردم رد شد داوری در پیش است.

### فرستادن زاغ و کبوتر

بعد از ۲۷۰ روز نوح پنجره‌ای را که در کشتی ساخته بود باز کرد (پیدایش ۸: ۶) به منظور آزمایش اینکه آب از روی سطح زمین چقدر پایین رفته است نوح یک زاغ و یک کبوتر را از کشتی بیرون فرستاد. زاغ در رفت و آمد بود تا اینکه آب فرو نشست، ولی کبوتر چون جای نشستن پیدا نکرد به کشتی برگشت. علمای کتاب مقدس زاغ را به عنوان نشانه طبیعت کهنه ایماندار می‌دانند که از دنیای قدیمی که محکوم به داوری است راضی می‌باشد از طرف دیگر گفته شده است که کبوتر نشان‌دهنده انسانیت تازه می‌باشد که فقط از چیزهای مربوط به خلقت جدید خشنود می‌گردد.

### فرستادن کبوتر نشانگر سه دوره

کسانی که کتاب مقدس را بررسی می‌کنند در سه بار فرستادن کبوتر نیز اشاره‌ای به کار روح‌القدس در سه دوره مشاهده می‌کنند دوره نخست مربوط به پدر است. کبوتر که نشانه روح‌القدس می‌باشد در این دوره بیرون می‌رود، ولی زمین را گرفتار داوری و بلا می‌بیند، بنابراین به سوی پدر برمی‌گردد. در دوره پسر، روح‌القدس می‌رود و بر مسیح در کنار رود اردن قرار می‌گیرد. «اما عیسی چون تعمید یافت فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده بر وی می‌آید» (متی ۳: ۱۶). مثال این واقعه را در فرستادن کبوتر توسط نوح در بار دوم مشاهده می‌کنیم. کبوتر بر روی درخت زیتونی می‌نشیند و برگی را چیده با خود به کشتی می‌برد. بار سوم کبوتر می‌رود، ولی دیگر بر نمی‌گردد، زیرا در این دوره روح‌القدس بر ایماندار قرار گرفته و تا ابد با وی می‌ماند. (یوحنا ۱۴: ۱۶). بعد از پایان ۳۷۰ روز یعنی چند روز پیش از یک سال، زمین خشک شد و نوح و خانواده او و همه حیوانات از کشتی بیرون آمدند. از همه انواع حیوانات پاک هفت تا در کشتی بودند. شش تای آنها جفت بودند هفتمی را نوح گرفت و به عنوان قربانی به خداوند تقدیم داشت.



دوره حکومت وجدان با شکست و داوری پایان یافت. دیگر ثابت شده بود که حکومت انسانی ضروری است. اجازه دادن به مردم که مطابق آنچه به نظرشان می‌آمد عمل کنند، منجر به هرج و مرج و بی‌قانونی شده بود. «زمین به سبب ایشان پر از ظلم شده است» (پیدایش ۶: ۱۳) اولین مرد از سلسله قائل قاتل و آخرین مرد از آن سلسله هم قاتل و هم صاحب زنان متعدد بود. بنابراین می‌بایستی در دوره جدید، جلوی انسان گرفته شود. سی. آی. اسکوفیلد اوضاع زمان حکومت انسان را به طرز بسیار عالی خلاصه کرده است: در زمان فرمانروایی وجدان نیز مانند دوران بی‌گناهی بشر کاملاً با شکست رو به رو شد و بلای طوفان دوران دوم را خاتمه داده و دوران سوم را آغاز می‌نماید. با اعلان پیمان نوح بشر تحت آزمایش تازه‌ای قرار گرفت. وجه مشخص‌کننده آن این بود که برای اولین بار حکومت انسانی برقرار گردید که حکومت انسان بر انسان بود. بالاترین وظیفه حکومت این است که از راه قضایی می‌تواند افراد را اعدام کند. سایر اقتدارات حکومت همه در این یک عمل مفهوم خود را می‌یابند.

از اینجا نتیجه می‌گیریم که دوران سوم به طرز مشخص دوران حکومت انسان است. انسان از طرف خدا مسؤولیت یافته است که دنیا را اداره کند. این مسؤولیت بر دوش همه نسل بشری قرار داشت؛ یعنی یهود و امت‌ها بدون تفاوت در آن سهیم بودند، تا اینکه اسرائیل پیمان فلسطین را شکست (تثنیه ۲۸ و ۲۹ و ۳۰: ۱-۱۰) و داوری خدا به صورت اسارت یهود نازل شد و زمان امت‌ها شروع و حکومت دنیا منحصر به دست امت‌ها افتاد. (دانیال ۲: ۳۶-۴۵ و لوقا ۲۱: ۲۴ و اعمال رسولان ۱۵: ۱۴-۱۷) فقط می‌توان مجسم کرد که نوح و خانواده‌اش به هنگام خروج از کشتی و قدم گذاشتن روی زمین خشک چه احساسی داشتند. از میان همه انسان‌ها فقط آنها زنده مانده بودند. وقتی نوح مشاهده کرد که فعالیت عظیمی که در طی ۶۰۰ سال عمرش دیده بود، اکنون با مرگ به سکوت مبدل شده است چه احساس تکان‌دهنده‌ای داشت. نوح و خانواده‌اش از اینجا به خوبی متوجه شدند که «مزد گناه موت است.» کسانی که مسخره می‌کردند دیگر دور او و خانواده‌اش جمع نشدند تا به آنها توهین کنند و ناسزا بگویند. دیگر کسی نبود که نام کشتی را «حماقت نوح» بخواند.

کسانی که ایام خود را به خوردن و نوشیدن و گرفتن زنان دلخواه و عیش و عشرت جنون‌آمیز می‌گذرانیدند کجا بودند؟ کسانی که موضوع کشتی نوح را اسباب خنده و تفریح بزرگ پنداشتند کجا بودند؟ آنها کجا رفته بودند؟ پطرس رسول در شرح نزول مسیح به عالم اموات یک پاسخ جدی به این سؤال داده است: «و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند که سابقاً نافرمان‌بردار بودند هنگامی که حلم خدا در ایام نوح انتظار می‌کشید وقتی که بنا می‌شد که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند» (اول پطرس ۳: ۱۹-۲۰). نامطیعانی که نوح را مسخره می‌کردند، خود را در زندان مردگان یافتند. بیش از دو هزار سال بعد از آن نیز وقتی مسیح برای آنها موعظه کرد هنوز در آنجا بودند. شواهد همه دلالت بر این می‌کنند که آنان هنوز هم در بخش‌های تاریک عالم اموات بسر می‌برند.

### پیمان خدا با نوح

هنگامی که نوح پس از ترک کشتی قربانی خود را به حضور خدا تقدیم داشت، خدا یک پیمان یا منشور مخصوصی به وی داد که شامل چند نکته مهم بود:

۱- خدا تصمیم گرفت که دیگر زمین را به خاطر انسان لعنت نکند. وقتی «خداوند بوی خوش بوئید» برخلاف عقیده دانشمندان لیبرال کتاب مقدس بوی دود نبود، بلکه آن بوی خوش مسیح بود و این امر در افسسیان ۵: ۲ به روشنی معلوم می‌شود. قربانی نوح نشانه‌ای از مسیح بود که لعنت شد، تا لعنت را رفع نماید (غلاطیان ۳: ۱۳).

۲- خدا قول داد که فصول زمین و بهار و تابستان و پاییز و شب و روز ادامه یافته و به ترتیب دنبال یکدیگر خواهند آمد. «مادامی که جهان باقی است زرع و حصاد و سرما و گرما و زمستان و تابستان و روز و شب موقوف نخواهد شد» (پیدایش ۸: ۲۲). کلمات «مادامی که جهان باقی است» نشان می‌دهند که مدت زمانی که انسان روی زمین بسر خواهد

برد حد معینی دارد. پطرس رسول در رساله دوم فصل سوم این مطلب را تأیید می‌کند. او اشاره می‌کند که در ایام آخر زمانی می‌رسد که مسخره‌کنندگان عمدا طوفان را فراموش کرده خواهند گفت: «کجاست وعده آمدن او زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند هر چیز به همین طوری که از ابتدای آفرینش بود باقی است.» (آیه ۴) پطرس رسول سپس اعلام می‌دارد که زمین کنونی در زمان معین محکوم به سوخته شدن با آتش است. «لیکن آسمان و زمین الان به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت مردم بی‌دین نگاه داشته شده‌اند» (دوم پطرس ۳: ۷).

همان فرمانی که به آدم داده شده بود به نوح و نسل او نیز داده شد. «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید» (پیدایش ۹: ۱). قدرت حکومت بر جانوران زمین نیز به انسان داده شد. به همانگونه‌ای که نخست به آدم داده شده بود «و خوف و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان آسمان و بر هر چه بر زمین می‌خزد و بر همه ماهیان دریا خواهد بود به دست شما تسلیم شده‌اند» (پیدایش ۹: ۲). این تسلط بر حیوانات در عمل چندان دیده نشده است. دانیال وقتی در چاه شیران افکنده شد از این اقتدار استفاده کرد شمشون نیز همین کار را کرد. هنگامی که یک شیر جوان غرش کنان به او حمله برد به روح خداوند بر شمشون قرار گرفته «آن را درید بطوری که بزغاله‌ای دریده شود» (داوران ۱۴: ۵-۶). وقتی شیر و خرس به گله داوود حمله کردند، او نیز از این حق خود استفاده نمود (اول سموئیل ۱۷: ۳۴-۳۵). خدا در مزمو ۹۱: ۱۳ قول داده است که می‌توانیم بر جانوران زمین تسلط داشته باشیم.

۳- هنگامی که نوح از کشتی بیرون آمد، مسأله خوراک مشکل مهمی بود. طبق پیمانی که خدا منعقد کرد انسان حق استفاده از گیاهان زمین را داشت. در پیمان نوح گوشت حیوانات نیز بر گیاهان اضافه شد، ولی انسان اجازه نداشت که خون را بخورد، زیرا جان در خون است به منظور کفاره به کار می‌آید. (لاویان ۱۷: ۱۱).

۴- مجازات اعدام تعیین گردید. در پیمان مربوط به آدم مجازات اعدام تعیین نشده بود (پیدایش ۴: ۱۵ و ۲۳ و ۲۴)، اما مردم زمان قبل از طوفان به این قانون سرشار از رحمت اهمیتی نمی‌دادند و روح بی‌قانونی به قدری رشد کرد که زمین پر از ظلم و ستم گردید (پیدایش ۶: ۱۳) در این دوران جدید قانون عوض شد. اگر انسانی عمدا کسی را می‌کشت می‌بایستی کشته شود. «هر که خون انسان ریزد خون وی به دست انسان ریخته شود، زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت» (پیدایش ۹: ۶)، اما قانون خدایی، موارد تخفیف را نیز در نظر گرفته است. هنگامی که قوم اسرائیل وارد سرزمین موعود شدند، شهرهای پناهگاه تعیین شدند تا اگر کسی مرتکب قتل غیر عمدی می‌شد بتواند آنجا فرار کرده در امان باشد. (اعداد ۳۵: ۱۱-۳۲). قتل اتفاقی، یک نوع حس تقصیر به همراه دارد، ولی متضمن مسؤولیتی نیست. (تثنیه ۱۹: ۴-۶).

۵- خدا قول داد که عهد خود را با نوح و نسل وی به وسیله قرار دادن رنگین کمان در آسمان، استوار گرداند: «و خدا گفت این است نشان عهدی که من می‌بندم در میان خود و شما و همه جانورانی که با شما باشند نسلا بعد نسل تا به ابد. قوس خود را در ابر می‌گذارم و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است خواهد بود و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم و قوس در ابر ظاهر شود، آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی‌جسد می‌باشد به یاد خواهم آورد و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی‌جسدی را هلاک کند و قوس در ابر خواهد بود و آن را خواهم نگرست تا به یاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همه جانوران است از هر ذی‌جسدی که بر زمین است» (پیدایش ۹: ۱۲-۱۶). رنگین کمان در ابر دیده می‌شود، ولی قبل از اینکه رنگین کمان دیده شود باید باران بیارد. رنگین کمان از تجزیه نور آفتاب که از زوایای مختلف بر قطرات باران می‌تابد به وجود می‌آید. تا قبل از طوفان هرگز رنگین کمانی دیده نشده بود، زیرا تا آن وقت باران نباریده بود. (پیدایش ۲: ۵-۶) ظهور رنگین کمان نشان عهدی بود که دیگر زمین به وسیله طوفان خراب نخواهد شد.

## رسوایی نوح

۶- از ویژگی‌های دوران نوح لعنت شدن خاندان حام از یک طرف و برکت مخصوص سام از طرف دیگر می‌باشد. این موضوع در نتیجه مستی نوح پیش آمد. پیدایش ۹: ۲۰ می‌گوید: «و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود»، چون تمدن پیشین نابود شده بود، تهیه مایحتاج زندگی خانواده برای نوح امر مهمی بود. ذخایر غذایی باقی مانده در کشتی به زودی تمام می‌شدند. از حیوانات پاکی که از کشتی خارج شده بودند می‌توانستند برای تغذیه استفاده کنند، ولی مدتی وقت لازم بود تا اینها برای چنین مقصودی آماده شوند. ضروری بود که فوراً به زراعت زمین

پیردازند. حیوانات اهلی از قبیل اسب و الاغ را در جایگاه‌های مخصوصی نگهداری می‌کردند تا در کار کشاورزی از آنها کمک بگیرند. از جمله اولین چیزهایی که نوح کاشت باغ انگور بود. در موسم انگور شیره آن را فشرده و آشامید، بدون اینکه اثر بدی بر وی داشته باشد، اما مقداری از شیره انگور را به قدری نگه داشت تا تبدیل به شراب شد. وقتی نوح آن را نوشید تحت تأثیر الکل قرار گرفت.

با آمدن طوفان تغییرات گوناگونی در زمین پیدا شد. شاید یکی از اینها سریع شدن مراحل تخمیر بود. می‌توان حدس زد که تغییر وضع آب و هوا به این پدیده شیمیایی کمک می‌کرد تا قبل از طوفان از شراب الکلی و از مستی ذکری نشده است. احتمالاً ذکر اولین واقعه‌ای که در زندگی نوح بعد از خروج از کشتی و دادن قربانی به خداوند پیش آمد و مربوط بودن آن به مشروب الکلی معانی خاصی در بردارد. در کتاب مقدس اصلی هست که آن «اصل اولین اشاره» خوانده می‌شود. وقتی برای نخستین بار موضوعی ذکر می‌شود حقایق عمده مربوط به آن نیز بیان می‌شود. در این بخش از کتاب مقدس مشاهده می‌کنیم که مصرف شراب تخمیر شده باعث مستی یک مرد خداترس شد. در نتیجه مستی، نوح در چاه خود برهنه شد. حام پسر نوح از عریانی پدر خود به تمسخر و خنده پرداخت و بر خود و نسل خویش لعنت وارد کرد. ثابت شد که الکل یکی از بدترین دشمنان انسان می‌باشد. به همین دلیل است که اولین باری که نامش برده شد قدرت فاسدکننده آن در وجود انسان با این همه تأکید بیان شده است. بدیهی است که این هشدار برای نسل‌های آینده می‌باشد که از مصرف آن خودداری کنند تا بر خود لعنتی وارد نساژند. وقتی حام عریانی پدر را مشاهده کرد، فکر کرد که برای شوخی و تفریح موضوع خوبی پیدا کرده است، اما وقتی به سام و یافت خبر داد، آنها عقب عقب رفتند و بدن پدرشان را پوشانیدند.

### پیشگویی نوح

وقتی نوح از تأثیر شراب به خود آمد، روح نبوت بر وی قرار گرفت. نوح وقتی متوجه گناه پسر جوان خود حام شد، پیشگویی کرد. پیش از اینکه این پیشگویی را مورد بررسی قرار دهیم، باید بگوییم که با وجود اینکه نوح مست شده بود روح خدا او را ترک نکرد. به همین دلیل است که عده‌ای از انبیای امروزی که مرتکب گناهی نظیر گناه نوح می‌شوند، هنوز هم ظاهراً برکت خداوند در زندگی‌شان ادامه دارد. چیزی که بعضی‌ها متوجه آن نیستند این است که اگر رحمت خدا را به غلط تفسیر کنند و آن را به عنوان مشوقی برای ادامه گناه خود بدانند، بالاخره روح خدا از آنها دور خواهد شد، همچنانکه از شاؤول دور شد. وقتی نوح بیدار شد، این پیشگویی سرنوشت ساز را کرد که در زندگی دو پسر ارشد وی موجب برکت، ولی در زندگی پسر کهنترش باعث لعنت گردید. «پس گفت کنعان ملعون باد برادران خود را بنده بندگان باشد و گفت متبارک باد یهوه خدای سام و کنعان بنده او باشد خدا یافت را وسعت دهد و در خیمه‌های سام ساکن شود و کنعان بنده او باشد» (پیدایش ۹: ۲۵-۲۷).

در مورد برکت دادن سام، از نام نجات‌بخش «یهوه الوهیم» استفاده شده است. نجات‌دهنده می‌بایستی از نسل سام به جهان بیاید. در مورد یافت پیشگویی شد که وسعت خواهد یافت و نسل او اروپا و آسیا را خواهند پوشانید. بطور کلی نژادهای بزرگ امت‌ها (ملل غیریهود) از نسل یافت به وجود آمدند. (آیه ۵)، اما بر حام لعنتی وارد شد. پیشگویی شد که نسل حام، از طریق کنعان برده خواهد بود. مقدار زیادی از نژاد حام در آفریقا سکونت کرده‌اند و ملل جهان از استعمار این نژاد خودداری نکرده‌اند. در سال‌های گذشته عده بسیاری از آنان را از وطنشان می‌زدیدند و برده می‌ساختند. ملل کنعانی هم از نسل حام بودند. کتاب مقدس صریحاً می‌گوید که حدود آنها شامل سدوم و غموره بوده است. اینها به موقع گرفتار بلای آسمانی شدند (پیدایش ۹: ۱۵-۱۹).

### نمرود و برج بابل

شخصیت مهم دیگری را نیز باید مورد مطالعه قرار دهیم که همان نمرود، نوه حام و نتیجه نوح باشد. شجره‌نامه نسل حام در دسترس ما نیست، ولی با مقایسه با سام می‌توان تخمین زد که نمرود سی‌الی پنجاه سال بعد از طوفان متولد شده است. اگر او نیز مانند سایر اجداد که در آن زمان عمر طولانی داشتند زندگی کرده باشد، بایستی در حدود ۴۰۰ سال یعنی تا زمان ابراهیم زندگی کرده باشد. برای بررسی سرگذشت نمرود، نه فقط از کتاب مقدس بلکه از تاریخ دنیا نیز می‌توان استفاده کرد. او مؤسس نخستین حکومت در بابل شد. هر چند در صفحات تاریخ دنیوی مطالب مربوط به نمرود خیلی در هم برهم و آمیخته به افسانه‌هاست، ولی نام نمرود بارها در آن دیده می‌شود. از قرار معلوم او در بنیان‌گذاری دستگاه مذهبی بت‌پرستی ویژه بابل دست داشته است. اگر چنانچه نمرود نسبتاً جوان نمرده باشد،

یقیناً در ساختمان برج بابل نیز شرکت داشته است. دلیل این امر این است که او در سرزمین شنعار حکومت می‌کرد (پیدایش ۱۰: ۱۰). سرزمین شنعار همان جایی است که برج بابل در آنجا ساخته شد (پیدایش ۱۱: ۱)، بنابراین می‌توان گفت که نمرود یا جانشین بلافصل او در ساختن برج بابل سمت رهبری داشته است.

روح القدس سیرت نوح را به بهترین وجه در پیدایش ۶: ۹ چنین خلاصه کرده است: «نوح مردی عادل بود و در عصر خود کامل و نوح با خدا راه می‌رفت.» نوح مثل خدا یا فرشتگان کامل نبود چنانکه پولس رسول گفته است: «نه اینکه تا به حال به چنگ آورده یا تا به حال کامل شده باشم، ولی در پی آن می‌کوشم...» (فیلیپیان ۳: ۱۲). کلمه «کامل» وقتی به کسی منسوب شود معنی‌اش این است که شخص به قدری ترقی کرده که تا درجه کمال به بلوغ خداشناسی و دینداری رسیده است. مقصود این نیست که به حد کمال بی‌گناهی رسیده است. نوح در عصر خودش کامل بود. به عبارت دیگر نوح نسبت به آنچه از زمان وی انتظار می‌رفت و همچنین نسبت به میزان بینش روحانی که مردم داشتند وی در بالاترین سطح قرار داشت. از مستی او که اثر غیرمستقیمی بر لعنت پسرش حام داشت نیز می‌توان نتیجه گرفت که نوح به درجه کمال بی‌گناهی نرسیده بود. از پیدایش ۵: ۲۹ استنباط می‌کنیم که نوح باعث تسلی خاطر پدرش بود. همه مردان بزرگ موجبات شادی و تسلی خاطر والدین نبوده‌اند. بعضی‌ها باعث اندوه والدین بوده و بعداً با نگاهی به گذشته از رفتار ناشایسته خود در ایام جوانی، تأسف خورده و پشیمان گشته‌اند. مثلاً یعقوب که در سال‌های بعد از جوانی، مرد خداترسی بود، میوه تلخ سال‌های بعد خویش را می‌خورد.

در حق نوح شهادت بزرگی داده شد، زیرا در چنان موقعیتی در تمام دوران قبل از طوفان گواهی کتاب مقدس را که گفته است «نوح با خدا راه می‌رفت» بی‌لکه نگه داشت. (چنانکه خواهیم دید بعد از طوفان یک واقعه شهادت او را لکه‌دار کرد). پدر بزرگ نوح، خنوخ نیز با خدا راه می‌رفت و با اینکه ۷۰ سال پیش از تولد نوح منتقل شد، باید شهادت و زندگی‌اش بر نوح اثر بسیار مهمی گذارده باشد. بین آدم نوح فقط یک نسل زندگی کرد. متوشالح پسر خنوخ، برای دویست یا سیصد سال معاصر آدم و شیث بود و تا زمان طوفان زنده بود. سام، پسر خداشناس نوح، متوشالح را می‌شناخت و سام تا زمان ابراهیم زندگی می‌کرده است. بنابراین بین آدم و ابراهیم فقط دو حلقه وجود داشت! در نتیجه مکاشفه الهی مربوط به این دوران بدون دست خوردگی دهان به دهان در طی دو هزار سال نگهداری شد! برای نوح موفقیتی بزرگ بود که در میان محیطی کاملاً فاسد در زمان خودش بتواند خانواده خود را بی‌عیب نگه دارد و همه را سالم به داخل کشتی ببرد. نوح نمونه‌ای بود برای آن خانواده‌هایی که مصمم هستند با ایمان و عمل همه اعضا خود را به سوی خداوند هدایت کنند.

نکته جالبی که در مورد نوح ملاحظه می‌کنیم این است که نام او جزو گروه سه نفری مردان عادل؛ یعنی نوح و دانیال و ایوب آمده است (حزقیال ۱۴: ۱۴-۲۰). ایوب نیز مانند نوح مردی کامل خوانده شده است (ایوب ۱: ۱). در کتاب مقدس در سراسر زندگی طولانی دانیال حتی یک نکته ضعف هم دیده نمی‌شود. نوح مانند خنوخ نبی و واعظ عدالت بود. نوح به مردم قبل از طوفان در مورد داوری آینده هشدار می‌داد. هر چند موفقیت زیادی بدست نیاورد. ایستادگی و استقامت یکی دیگر از صفات نوح بود. در کار دشواری که در مدت ۱۲۰ سال طول کشید باید نومییدی‌ها و موانع زیادی پیش آمده باشد. ساختن کشتی بزرگ روی خشکی به زودی جلب توجه می‌کرد. همه نوح را نادان می‌پنداشتند او مجبور می‌شد که به نجاران دستمزدهای سنگینی بپردازد که بتواند آنان را بر سر کار نگه دارد، ولی بعد از تکمیل کشتی، حتی یکی از نجاران همراه نوح وارد کشتی نشد. همگی دستمزد و ابزار کار خود را برداشته به خانه‌های خویش رفتند. موعظه نوح خارج از خانواده خودش کاملاً بی‌نتیجه ماند.

اگر چنانچه نوح اسباب تسلی خاطر پدرش بود، می‌توانیم یقین داشته باشیم که لامک، پدر نوح، نیز باعث تسلی وی بوده است لامک در تمام مدتی که کشتی ساخته می‌شد زنده بود. به علل نامعلومی او زودتر از کسانی که پیش از طوفان می‌زیستند وفات یافت. شکی نیست که این اتفاق ضربه‌ای بر نوح وارد کرد. پدر بزرگ نوح یعنی متوشالح، که سرگذشت نخستین انسان‌ها را از جمله سرگذشت آدم و حوا و قائن و هابیل و شیث و پدر وی خنوخ را برای نوح بازگو کرده بود، احتمالاً با بدنی ضعیف و نحیف تا تکمیل کشتی به زندگانی خود ادامه داد. هنگامی که آخرین قسمت‌های کشتی را تمام می‌کردند خبر مرگ پدر بزرگ نوح را به وی دادند، از آن پس تمام مسؤولیت بر دوش او قرار گرفت. نوح تا سن ۵۰۰ سالگی فرزند نداشت که شاید به علت نازا بودن زن اولش بوده باشد. اگر زن نوح توانسته باشد در سن ۵۰۰ سالگی بچه‌دار بشود می‌توان گفت که این امری عجیب و نادر بوده است. نوح با داشتن زن

اول زن دومی نگرفت تا قانون خدا را نشکند، ولی ممکن است که زن اولش فوت کرده باشد و سه پسرش از زن دومی بوده‌اند که ۱۰۰ سال پیش از تکمیل کشتی تولد شدند. در هر حال نمی‌توان به یقین گفت که این امر چنین است.

بعد از طوفان می‌بینیم که نوح هنوز نسبت به زندگی با خدا امین بود. بعد از ترک کشتی اولین فکر او این بود که یک قربانی تشکر به درگاه خداوند تقدیم کند. بعد از طوفان برای مدت کوتاهی سخنان نوح به منزله قانون مطلق زمین بودند، ولی این وضعیت زیاد به طول نینجامید. پسرش حام، چندان احترامی برای پدر قائل نبود، اگر نه عریانی پدر را به باد مسخره نمی‌گرفت شیوه زندگی حام همان بود که قائل در پیش گرفت؛ یعنی خودسری و بی‌احترامی نسبت به دیگران. نوه او نمرود شهر بابل را پایه‌گذاری کرد که در آنجا برج بابل به عنوان شورش و قیام به ضد خدا ساخته شد. در طی این مدت نوح پیوسته رو به تنزل می‌رفت. نسل حام یقیناً می‌دانستند که شیوه زندگی‌شان موردپسند نوح نیست و احتمالاً از او دوری می‌کردند. نوح باید تمام این چیزها را با غم و اندوه مشاهده کرده باشد، زیرا او می‌دید که تمدن منحرف و بی‌ایمان قائل بار دیگر تکرار می‌شود، چون نوح نبی بود، شاید اطلاع داشت که بعد از فوت وی به زودی فرزندی به نام ابراهیم به دنیا خواهد آمد. اگر چنین باشد، شاید هم می‌دانست که امید نسل بشر در وجود ابراهیم متمرکز می‌شد و به وسیله او تمام خانواده‌های دنیا برکت می‌یافتند. با این وجود، نوح تا زمان تولد ابراهیم که یکی دو سال بعد از وفات وی به دنیا آمد، زنده نماند، ولی سام پسر نوح، بعد از طوفان بیش از ۵۰۰ سال زندگانی کرد و در بیشترین بخش عمر ابراهیم معاصر وی بود.

### سام و ملک‌یصدق

سام پاتریا (جد بزرگ) عصر بعد از طوفان بود. او از دست پدرش نوح برکت مخصوص اجداد را دریافت نمود. (پیدایش ۹: ۲۶) پس چرا بار دیگر نام او در کتاب مقدس نیامده است؟ شاید هم به وی اشاره شده باشد. بسیاری از دانشمندان کتاب مقدس معتقدند که سام همان ملک‌یصدق است. آیا می‌تواند این امر حقیقت داشته باشد؟ این شخصیت مرموز پیدایش ۱۴: ۱۸-۲۰ کیست؟

۱- ملک‌یصدق مسیح نبود، بلکه در مقام پادشاهی و کهنات خود، نمونه‌ای از مسیح بود.

۲- عبرانیان ۷: ۱-۳ می‌گویند که ملک‌یصدق کاهن خدای تعالی بود. او پسر خدا نبود، بلکه مانند پسر خدا گردید و نمونه کهنات مسیح را داشت.

۳- «بدون پدر و بدون مادر و بدون نسب‌نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات» اشاره است به نوع کهناتی که او نماینده آن است، نه به شخص ملک‌یصدق، چون ملک‌یصدق انسان بود نسب‌نامه داشت، ولی چنانکه عبرانیان ۷: ۶ نشان می‌دهد وی از سلسله لاوی محسوب نمی‌شود.

۴- ملک‌یصدق فرشته نبود، زیرا عبرانیان ۷: ۴ می‌گویند که او شخصی بود.

۵- ملک‌یصدق از ابراهیم بزرگتر بود و او را برکت داد «و بدون شبهه کوچک از بزرگ برکت داده می‌شود» (عبرانیان ۷: ۷).

۶- ملک‌یصدق پادشاه سالیم (اورشلیم) و کاهن خدای تعالی بود و به ابراهیم نان و شراب داد.

۷- ملک‌یصدق نام خدا را که «ایل الیون» (خدای تعالی) و مالک آسمان و زمین است مکشوف ساخت. این مکاشفه روی ابراهیم اثر قابل ملاحظه‌ای داشت و به ملک‌یصدق از تمام دارایی خود ده یک داد.

۸- ملک‌یصدق با دریافت ده یک از ابراهیم خود را به عنوان یک انسان معرفی کرد. فرشتگان و موجودات آسمانی نیازی به ده یک ندارند.

## آیا سام همان ملک‌صدق بوده است؟

۱- چنین به نظر می‌رسد که شرح حال این مرد برجسته فقط با وضعیت سام تطبیق می‌نماید. نظر به اینکه سام در دوران ده نسل زنده بوده یا نقل و انتقال جمعیت دنیا و تحولات وضع آن ممکن است هویت او گم شده باشد. عمر سام از هر انسان دیگری که بعد از طوفان می‌زیسته طولانی‌تر بود و چنین به نظر می‌رسد که با وجود به دنیا آمدن و از بین رفتن نسل‌ها او هنوز به زندگی خود ادامه داد. در تاریخ هرگز چنین اختلاف عمری دیده نشده است. سام مردی بود که یک قرن تمام قبل از طوفان زندگی کرده، ولی به هنگام پیری ابراهیم هنوز زنده بود! به علاوه برای کسی که جد نژاد سام بود بعید به نظر نمی‌رسد که پادشاه سالیم (اورشلیم) باشد.

۲- نوح بعد از طوفان سمت کهنات خاندان خود را به عهده داشت. به هنگام فوت نوح، طبعا این وظیفه به سام می‌رسد، زیرا نوح او را مخصوصا وارث برکت نخست‌زادگی ساخته بود.

۳- سام با مشاهده طوفان و نابودی حق مالکیت انسان‌های قبل از طوفان نسبت به زمین، طبعا متوجه شد که خدا «مالک آسمان و زمین است.»

۴- سام که پادشاه سالیم (اورشلیم) بود به استقبال ابراهیم آمد تا به وی درمورد پیروزی و رفع خطر از شهر خویش تبریک بگوید از آنجا که ملک‌صدق، ابراهیم، پدر ایمانداران را برکت داد، گفته شده است که او از ابراهیم بزرگ‌تر می‌باشد. یهود به مسیح گفتند: «آیا تو از پدر ما ابراهیم که مرد... بزرگ‌تر هستی؟ (یوحنا ۸: ۵۳). یهودیان نمی‌خواستند قبول کنند که مسیح از ابراهیم بزرگ‌تر بود، اگرچه او حقیقتا از ابراهیم بزرگ‌تر بود، ولی چه کسی در زمان ابراهیم از وی بزرگ‌تر بود؟ بزرگ‌ترین کسی که می‌توان در نظر گرفت سام است که جد بزرگ دوران قبل از طوفان و بعد از طوفان و دوره ابراهیم نیز می‌باشد او یگانه کسی است که در سه دوران زنده و فعال بوده است! با این وجود کتاب مقدس صریحا نگفته است که سام ملک‌صدق است. بنابراین ما نیز نتیجه‌گیری را به عهده خواننده می‌گذاریم.